

بررسی کنایات شاهنامه در بخش تاریخی

دکتر هادی خدیور، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان
ملوک شفیعی اقدم، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی واحد همدان

چکیده

شاهنامه یکی از شاهکارهای محدود ادبیات جهان به شمار می‌رود که با توجه به محتوای غنی آن از یک سو واهمیت آن برای زبان فارسی از سوی دیگر، و این که شاهنامه کهن‌ترین اثری است که به طور کامل به دست ما رسیده، تأثیر آن در سراسر ادب فارسی مشهود است. در این اثر عظیم، فردوسی برای بیان افکار و اندیشه‌هایش نیروی تخیل را به کار می‌گیرد و گونه‌های مختلف خیال در تصویرپردازی‌های او باز تابی هنرمندانه می‌یابد. او از کنایه که یکی از طبیعی‌ترین راه‌های بیان و قوی‌ترین راه القای معانی است در مقایسه با دیگر صور خیال بیشترین پهره را می‌گیرد. این مقاله، پژوهشی است درمورد جمع آوری و تنظیم کنایه‌های موجود در بخش تاریخی شاهنامه که همراه شاهد مثال ارائه شده است. حاصل این پژوهش از این قرار است که بیشتر کنایات استخراج شده بخش مذکور از نوع کنایه‌ی فعلی از گونه‌ی ایما می‌باشد که بسیاری از کنایات به کار رفته در آن در زندگی امروز کاربرد دارند و برخی از آن‌ها مخصوص شاهنامه است که در دیگر آثار منظوم و منتشر حمامی می‌تواند کاربرد داشته باشد.

کلید واژه‌ها

کنایه، فردوسی، شاهنامه‌ی فردوسی، صور خیال

مقدمه

زبان و ادبیات جلوه گاه اندیشه، آرمان، فرهنگ و تجارب یک جامعه است. انسان‌ها در گذر زمان از زبان برای انتقال پیام‌ها، عواطف و اندیشه‌های خویش بهره جسته‌اند و از ادبیات که زبان برتر است به عنوان ابزاری در انتقال بهتر، بایسته‌تر و مؤثرتر اندیشه‌ی خود استفاده کرده‌اند. ادبیات در تلطیف احساسات، پرورش ذوق و ماندگار کردن ارزش‌ها سهمی بزرگ و عمده بر دوش داشته است. به همین دلیل هر اندیشه‌ای که در قالب مناسب خویش ریخته شود پایا و مانا خواهد بود.

بنابراین "سخنور زبان را چونان مایه‌ی آفرینش هنری به کار می‌گیرد؛ اما تنها بدان بسنده نمی‌کند که اندیشه‌ی خویش را به شنوندگان و خوانندگانش برساند، اگر چنین کند هنرمند و سخنوری به گوهر و توانا نیست. او اندیشه‌ی خویش را به یاری انگیزه می‌پرورد. اندیشه آن گاه که با انگیزه درآمیخت، پیام هنری را در ادب پدید می‌آورد؛ اندیشه برای سر، انگیزه برای دل."

(کزانی، ۱۳۶۸: ۱۹)

شعر نیز یک زبان است لیکن زبانی که از حدود نظر گذشته و به زبان مستقلی دست پیدا می‌کند به عبارت دیگر شعر ساخت عمیق زبان است و شاعر می‌کوشد تا با شکستن بنیان دستور و آمیختن شکل و محتوا، شعر را از سطح به عمق هدایت نماید. دکتر شفیعی کدکنی می‌گوید: «هیچ تجربه‌ای از تجربه‌های انسان که می‌تواند موضوع شعر قرار گیرد، بی‌تأثیر و تصرف خیال، ارزش هنری و شعری پیدا نخواهد کرد و هر حادثه‌ای هنگامی موضوع شعر است که از شهود حسی و خیال شعری انسان شاعر، رنگ پذیرفته باشد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۲۷)

و آنچه در شعر و با توسعی بیشتر، آنچه در حوزه‌ی ادب، به عنوان عامل بیانی مطرح است و در نظر قدماء، ماده‌ی اصلی مباحث علم بیان را تشکیل می‌داده است، عنصر خیال یا شیوه‌ی تصرف گوینده در ادای معانی است؛ و اهل ادب، به میزان استعداد و توانایی خود در خلق و آفرینش، از صورت‌های گوناگون خیال و شیوه‌ی ادای معانی به طریق غیر مستقیم استفاده

می‌کنند. پس هر بیان هنری و ارزنده‌ای نوعی کوشش برای دریافت مقصود و اندیشه‌ی هنرمند است.

اهمیت شاهنامه

در این نکته تردیدی نیست که زبان فارسی شطّ پر شکوهی است که جویبارهای بی شمار زبان‌ها و لهجه‌های دیگر ایرانی در آن سرازیر شده و بستر مشترک خلاقیت فرهنگی ما در طول قرون و اعصار بوده است. به همین دلیل برای بقا و گسترش و تحکیم مبانی زبان فارسی باید تحقیق و تتبیع بسیار کرد تا بتوان بر همه‌ی ظرفیت‌های این زبان زنده و پویا احاطه یافت. از میان آثار ادبی ما، شاهنامه‌ی فردوسی بزرگ‌ترین گنجینه‌ی شعر و ادب فارسی است که حق بزرگی در گران بار کردن گنجینه‌های دیگر شعر دارد و هیچ اثری به اندازه‌ی آن نتوانسته آن دیوار ضخیمی که طبقه‌ی با سواد را احاطه می‌کند، بشکافد و به میان توده‌ی مردم نفوذ کند. شاهنامه به علت شهرت افسانه‌های آن معروف توده‌های وسیع تری از مردم ایران است. فردوسی با آفرینش شاهنامه رشته‌ی از هم گسیخته‌ی ملیت ایرانی را از نو گره زد و به قول ملک الشعرا بهار:

آنچه کورش کرد و دارا، و آنچه زردشت مهین

زنده گشت از همت فردوسی سحر آفرین
با توجه به محتواهای غنی شاهنامه از یک سو و اهمیت آن برای زبان فارسی از سوی دیگر، و با در نظر گرفتن این که شاهنامه کهن‌ترین اثر شعر فارسی است که به طور کامل به دست ما رسیده، می‌توان تأثیر بزرگ این کتاب را در سراسر ادب فارسی حدس زد. نه تنها مورخان و فرهنگ‌نویسان و حمامه سرایان و مؤلفان کتب اخلاق، بلکه اکثر متفکران و شعرای بزرگ زبان فارسی، هر یک به نحوی از شاهنامه تأثیر پذیرفته اند. ولی شاهنامه به عنوان بزرگ‌ترین منبع تاریخ و افسانه و لغت و حکمت و اخلاق ایرانی تنها بر طبقه‌ی شاعران و متفکران پس

از خود تأثیر نکرده است بلکه بر ادبیات توده نیز اثرگذار بوده است. آن گونه که دکتر ذبیح الله صفا در این باره می‌گوید: «اهمیت شاهنامه در ادبیات فارسی زیادتر از آن است که در باب آن به بحث و تحقیقی حاجت باشد، این آیت فصاحت و بلاغت و قرآن عجم و آیینه‌ی تمام نمای معرفت و دانش، حاوی افکار گوناگون حماسی و غزلی و حکمی و بلندترین و عالی‌ترین و زیباترین و شیوازترین سخنان فارسی است.» (صفا، ۱۳۶۹: ۲۱۵) زیرا شاهنامه به اعتبار آن که یکی از شاهکارهای محدود ادبیات جهان است، چه از نظر محتوا و معانی و چه از نظر زبان و بیان، یکی از مهمترین ارکان دوام و انتشار زبان ملی ما بوده و هست. ارزش این شاهکار ادبی برای ما مهم و در خور آن است که وقت و همت و نیروی ذهنی محققان درباره‌ی آن صرف شود.

و اما قبیل از پرداختن به بحث کنایه لازم است مطالعی درباره‌ی ضرورت و سابقه‌ی فرهنگ نویسی آورده شود.

زبان فارسی که استوارترین ارکان ملیت ایرانیان است، از جهت کثرت نوشه‌های منثور و منظوم در مواردی مختلف، یکی از پرمایه‌ترین زبان‌های جهان به شمار می‌رود. در مدتی قریب به ده قرن گویندگان و نشنوندگان بزرگ این زبان را به مقامی رسانیده‌اند که می‌تواند دقیق‌ترین معانی و لطیف‌ترین احساسات و عمیق‌ترین افکار را به فصیح‌ترین وجه تعییر و به بدیع‌ترین صورت و قالب بیان کند. در طی این قرون زبان فارسی دری به تدریج وسعت یافت، و در نظام و نشر لغات و ترکیبات بسیار از زبان‌های فرعی و نیز از السننه‌ی بیگانه در آن راه یافت؛ و برای بیان معانی و افکار، تعییرات متعدد و مختلف در آن ابداع شد، و به تدریج هر چند مدت بر آن می‌گذشت؛ بر ثروت و غنای زبان فارسی افزوده گشت، تا امروز که پس از ده یازده قرن تحول و کمال چنین میراثی پریها به دست ایرانیان رسیده است. وظیفه‌ی ایرانیان است که این میراث ارجمند را با کمال امانت به اخلاف خود بسپارند و این مقصودان گاه حاصل می‌آید که در لغت فارسی آثاری جامع تألیف شود. (دهخدا، ۱۳۳۷، ج ۱: ۳۹۷)

در این راستا فرهنگ‌نامه‌ها در ادبیات همواره یکی از ابزارهایی بوده‌اند که انسان را به شناخت بسیاری از ناشناخته‌ها یاری کرده‌اند. فرهنگ‌نامه‌ها زیرشاخه‌ی علم زبان شناسی به شمار می‌آیند و از آن‌ها می‌توان به عنوان مهم‌ترین منابع ادبی نام برد و کنار نهادن فرهنگ‌نامه‌هایی که از اواسط سده‌ی پنجم هجری تاکنون نگاشته شده‌اند از پیکره ادبیات، یعنی گم‌کردن کلیدهایی که بسیاری از قفل‌ها را برای همیشه بسته نگاه می‌دارد. از این رو نگاهی می‌اندازیم به تاریخ فرهنگ‌نویسی ایران از آغاز تا اکنون.

سابقه‌ی فرهنگ‌نویسی در ایران

ایرانیان به مناسبت آن که زبان فارسی زبان مادری آنان است، خود را از لغت‌نامه‌ی فارسی بی نیاز می‌دانستند، از این رو کمتر به تألیف فرهنگ زبان خویش توجه کرده‌اند، چنان که عرب هم خود را به تدوین قاموس عربی محتاج نمی‌دید، و چون زبان عربی زبان دینی ایرانیان شد، آنان به تألیف قاموس‌های عربی پرداختند.

در نتیجه‌ی عدم توجه ایرانیان به تألیف لغت‌نامه‌ی فارسی دانشمندان ملل مجاور مانند هندوستان و ترکیه، که زبان فارسی دیرگاهی زبان رسمی درباری یا زبان ادبی مملکت آنان بود احتیاج به تدوین فرهنگ‌فارسی را احساس کردند و به تألیف لغت‌نامه‌ها همت گماشتند. اما چون اهل زبان نبودند ایشان را اشتباهات بسیار دست داده است. (همان: 41)

اما فرهنگ‌نویسی برای زبان فارسی کنونی تقریباً معاصر با فرهنگ‌نویسی برای زبان تازی به دست ایرانیان است، زبان کنونی ما که در دوره‌ی اسلامی همیشه آن را زبان دری نامیده‌اند و احتمال نزدیک به یقین می‌رود که در دوره‌های پیش از اسلام نیز همین نام را داشته باشد، و از دوره‌ی ساسانی مردم ایران که در شمال و مغرب و جنوب ری بوده‌اند، همه به زبان پهلوی و آن‌ها که در مشرق بوده‌اند به زبان دری سخن می‌گفته‌اند. در دوره‌ی اسلامی از زمان طاهریان اندک اندک ادبیاتی در زبان دری پیدا شده و در دوره‌ی صفاریان و به مراتب بیشتر از آن در

دوره‌ی سامانیان این زبان، ادبیات بسیار وسیع و بسیار جالبی پیدا کرده و رفته رفته در قلمرو زبان پهلوی بیشتر منتشر شده است.

در زمانی که فارسی دری بنای انتشار را گذاشته مردم قلمرو زبان پهلوی خود را به کتاب‌هایی نیازمند داشته‌اند که زبان دری را بدیشان بیاموزد، و این مقدمه‌ی فرهنگ نویسی زبان فارسی کنونی یعنی زبان دری است.

تا اوایل قرن یازدهم کتابی در لغت فارسی به دست فرهنگ نویسان ایران و هندوستان بوده است که پیداست کتاب کوچکی بوده و فرهنگ نویسان نام آن را «رساله‌ی ابوحفص سعدی» یا «فرهنگ ابوحفص سعدی» آورده‌اند. در هر صورت چنان می‌نماید که فرهنگ نویسی برای زبان دری تنها در قرن پنجم معمول شده و این زمانی است که زبان دری خرد خرد در نواحی دیگر ایران که قلمرو اصلی آن نبوده انتشار می‌یافته است.

قدیم‌ترین کتابی که در این زمینه هست «لغت نامه» تألیف ابومنصور علی بن احمد اسدی الطوسی است که به نام فرهنگ یا لغت فرس اسدی معروف است. ظاهراً پس از تألیف لغت نامه‌ی اسدی تا مدت‌های مديدة در ایران دیگر کتابی نظری آن تألیف نکرده‌اند و همین کتاب مرجع همه بوده است. گویا پس از فرهنگ اسدی تنها در قرن نهم در هندوستان بار دیگر بدین کار دست زده‌اند و آن هم بدین جهت بوده است که در قرن نهم هر روز بر عده‌ی سلسله‌های پادشاهان مسلمان و فارسی زبان در هند افزوده می‌شد و مردم هند که از ایران دور بودند بیش از پیش به یاد گرفتن زبان فارسی که زبان همه‌ی این دربارها و حکومت‌ها بود نیازمند می‌شدند یکی از نخستین کتاب‌های لغت که در هند تألیف شده «ادات الفضلا» تألیف قاضی خان بدر محمد دھلوی است ملقب به هاروال که در ۸۲۲ به پایان رسیده و پس از آن شرف نامه‌ی احمد منیری یا فرهنگ ابراهیمی تألیف ابراهیم قوام الدین فاروقی است که در ۸۷۸ خاتمه یافته است. پس از آن عده‌ی بسیار از این گونه کتاب‌های لغت در هندوستان تألیف کرده‌اند و دامنه‌ی این کار هنوز ادامه دارد. در ایران گویا پس از این که قرن‌ها دنباله‌ی این کار را رها کرده‌اند تنها

در نیمه‌ی اول قرن سیزدهم و آن هم به تقلید از دانشمندان هند باز کتاب‌هایی در لغت فارسی تألیف کرده اند. (همان: 180-178)

اما ما در اینجا به ناچار، برپایه‌ی شواهد تاریخی، فقط برخی از فرهنگ‌های مشهور را نام

می‌بریم:

فرهنگ سعدی، فرهنگ ارمومی،
فرهنگ اسدی توسي (لغت فرس)،
صحاح الفرس،
ادات الفضلا، فرهنگ ابراهیمی، فرهنگ میرزا ابراهیم،
فرهنگ معیار جمالی، جهانگیری، مجمع الفرس،
برهان قاطع، فرهنگ رشیدی،
فرهنگ انجمن آرا، برهان جامع، آندرج،
فرهنگ نظام الاطبانفیسی، فرهنگ نظام،
لغت نامه‌ی دهخدا و عمید تا صدری افشار و انوری،
هم چنین از هنگامی که روابط تجاری و سیاسی میان ایران و اروپا ایجاد شد برای مردم
اروپا لازم آمد که زبان فارسی را فرا بگیرند و بالطبع ناچار از آن بودند که به دو رشته‌ی علمی
توجه خاص داشته باشند: یکی دستور زبان و دیگری لغت.

یکی از مهم‌ترین تحقیقاتی که اروپاییان در باب فرهنگ‌های فارسی و سابقه‌ی فرهنگ
نویسی در ایران و هند کرده‌اند مقاله‌ای است به قلم بلاخمن. او در این مقاله‌ی قابل توجه هفتاد
و دو صفحه‌ای شصت و پنج فرهنگ را که برای زبان فارسی تهییه شده بوده است به اختصار
می‌شناساند. (همان: 373)

حال با توجه به مبحث مقاله‌ی حاضر می‌توان اذعان داشت که بی تردید چهره‌های
درخشانی که در ادبیات کشور ما ظهور کرده‌اند هر کدام به سهم خود به تکامل و جامعیت زبان

فارسی کمک‌های شایانی کرده و مهر جاودانگی بر صحیفه‌ی زبان فارسی زده‌اند و تلاش‌های درخوری برای ثبت و معرفی این بخش از عناصر زبان فارسی صورت گرفته است که هر کدام واجد ارزش‌های خاصی است شاهنامه‌ی فردوسی نیز به عنوان یکی از بزرگترین منابع و مأخذ برای تمام پژوهشگران ادب فارسی دارای تعابیر کنایی فراوانی است که دریافت معانی آنها می‌تواند پاره‌ای از مشکلات را حل نماید. چرا که خواننده برای دریافت معانی ترکیبات و تعابیر کنایی متون کهن فارسی ناچار از رجوع به فرهنگ هاست تا گره کار را به نحوی بگشاید. تاکنون در بررسی تصویری شاهنامه «بحث کنایه» در زبان فارسی آثار ارزشمندی تألیف شده است که از جمله می‌توان به «فرهنگ کنایات سخن» حسن انوری که به سال ۱۳۸۳ به چاپ رسیده اشاره نمود. این فرهنگ در دو جلد کنایات مختلف را از آثار چند تن از شاعران و نویسنده‌گان از جمله شاهنامه‌ی فردوسی استخراج کرده و آن را به ترتیب الفبایی ترتیب داده است. علاوه بر این کتاب، پوراندخت برومند در سال ۱۳۸۰ به طریق الفبایی برخی از ترکیب‌ها و عبارت‌های کنایی، استعاری، مجازی، اغراق و... را با قید مثال‌هایی از شاهنامه در کتابی به نام «فرهنگ آرایه‌های ادبی در شاهنامه‌ی فردوسی» فراهم آورده است.

اثر دیگر، کتاب «نامه‌ی باستان» میر جلال الدین کرمازی است که در سال ۱۳۸۶ مؤلف در کتاب ۹ جلدی به شرح ابیات شاهنامه پرداخته و برخی از لغات، اصطلاحات، نامها و جاهای شاهنامه و ترکیبات کنایی و استعاری و ... را شرح داده است.

در کتاب دیگری به نام «واژه نامه‌ی شاهنامه»، پرویز اتابکی به سال ۱۳۸۶ به شرح برخی لغات، نامها و جاهای اصطلاحات شاهنامه پرداخته است و در ضمن آن‌ها تعدادی از کنایات شاهنامه را نیز مشخص نموده است.

آثار بسیار دیگری در این مورد به تأثیف رسیده است که ناگزیر برای پرهیز از اطاله‌ی کلام از معرفی آن‌ها پرهیز می‌گردد.

در مقاله‌ی حاضر به کنایات موجود دربخش تاریخی شاهنامه به هدف شناسایی کنایات به

کاررفته در بخش مذکور پرداخته شده و سپس کنایات به صورت الفبایی تنظیم شده و برای هر یک از آن‌ها مثال‌های شعری آورده شده است.

نقش کنایه در زبان فارسی

همان گونه که می‌دانیم ارزش ادبی یک اثر عبارت است از مجموعه ارزش‌هایی که آن اثر از جنبه‌های گوناگون دارد. جنبه‌ی هنری یک اثر تنها یکی از این ارزش‌هاست که البته در ارزیابی یک اثر ادبی، عنصری بسیار مهم است. ولی در اینجا بیان این امر ضرور به نظر می‌رسد که چرا در گفтарهای روزانه‌ی خود و برای بیان مافی‌الضمیر از کنایه استفاده می‌کنیم و گویندگان و نویسندهای صراحت را کنار گذاشته، به پوشیدگی روی می‌آورند. باید گفت علل و اسباب مختلفی باعث ترک تصريح و روی آوردن به کنایه است. بکی از این علل علت بلاغی است. آن چه کلام را هنری، جذاب و گیرا می‌کند، شیوه‌ی غیر مستقیم در بیان است. و "آن چه شعر و نثر هر دو را که در خاصیت تأثیر و تلقین مشترکند از کلام عادی و معمولی جدا می‌کند عبارتست از استعمال لفظ در غیر معنی حقیقی." (زرین کوب، 1372: 65)

هم چنین فضای عاطفی و خیال انگیزشاعرانه که هم سبب القای معنی و هم مایه‌ی تحریک و تهییج خواننده و شنونده می‌شود، از خیال و صورت‌های خیال انگیز شاعرانه مایه می‌گیرد و صورت‌های مختلف خیال یعنی تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز و ... در شعر از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و شاید بتوان گفت جوهر و ذات شعر در اغلب زبان‌های دنیا هستند. تصویر یا خیال شاعرانه پیوندی میان انسان و محیط او ایجاد می‌کند و شاعر در آفریدن تصویرهای خیال انگیز با تبدیل اشیا به صورت‌های عاطفی و انسانی، کلام خود را از حالت عادی فراتر می‌برد و عواطف خواننده را بر می‌انگیزد و شناختی تازه از اشیا و امور به او می‌دهد. در ادبیات از تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز که از عوامل مهم خیال انگیزی شurnند، در علم بیان بحث می‌شود.

وقتی در تعریف «علم بیان» می‌گوییم: «ایراد معانی واحد به طرق مختلف»، یکی از راههای

ایراد معنی، همین «کنایه» است، همان گونه که مجاز، تشییه و استعاره، راههای دیگر بیان اندیشه و انتقال معنی به ذهن دیگرانند. شیوه‌ی غیر مستقیم بیان(کنایه) به قول دکتر شفیعی کدکنی، یکی از صور خیال است که در ادب و شعر هر زبانی وجود دارد و از دیرباز ادبیان و شاعران به آن توجه داشته‌اند. ایشان از قول «مالارمه» می‌گویند: «اگر چیزی را به همان نام که هست یعنی به نام اصلی خودش بنامیم، سه چهارم لذت و زیبایی بیان را از میان برده ایم زیرا کوششی که ذهن برای ایجاد پیوند میان معانی و ارتباط اجزای سازنده‌ی خیال دارد بدین گونه از میان می‌رود و آن لذت که حاصل جست و جوست به صورت ناچیزی در می‌آید.» (شفیعی کدکنی، 1366:139)

علت دیگر این است که گاهی بی‌پرده سخن گفتن خطر و دشواری دارد و گوینده به کلام خود رنگی از ابهام وابهام می‌زند تا خود را از ورطه‌ی اتهام و خطر برهاند. و یا بسیاری از الفاظ به خاطر رعایت آداب اجتماعی و احتراز از هرگونه ناخوشایندی در گفتار کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرد و غالباً از آن‌ها با الفاظ و عبارات وصفی کنایه آمیز یاد می‌شود. این گونه الفاظ و واژگان را الفاظ حرام می‌نامند. و نیز آگاهی دادن مخاطب بر عظمت ملزوم کنایه، امتحان کردن هوش و استعداد مخاطب، به کار گرفتن واژه‌ای زیباتر از آنچه منظور ماست، مبالغه، اختصار و آگاهی دادن از سرنوشت کسی، از عواملی است که سبب می‌شود از ذکر صریح در سخن پرهیز شود.

به همین سبب است که گویندگان و نویسندهای از بیان بسیاری مضامین که گوش از شنیدن آن‌ها انکار دارد و ذوق سلیم آن را نمی‌پذیرد، دوری می‌کنند و به ترفندی شاعرانه روی می‌آورند که تأثیر سخن را دو چندان می‌کند. یکی از این ترفندهای شاعرانه، در قلمرو بیان، کنایه است.

کنایه و انواع آن

کنایه در اصطلاح علوم بلاغی عبارتست از کاربرد کلمه یا کلام در جایی که کلام علاوه بر معنای غیر حقیقی، اطلاقش بر معنای حقیقی نیز راست می‌آید. مثلاً: وقتی کسی در بحث با

دیگری می‌گوید: «من چند پیراهن از تو بیشتر پاره کرده ام.» به کنایه می‌گوید که: من بیشتر از تو عمر کرده‌ام و تجربه‌ی بیشتری دارم. چون لازمه‌ی پاره کردن پیراهن‌های بیشتر داشتن سن و سال بیشتر است. و یا «کنایه سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد، و این دو معنی لازم و ملزم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد.» (همایی، 1378: 256-255)

در کنایه قرینه‌ای که مانع از اراده‌ی معنی حقیقی باشد وجود ندارد و تفاوت کنایه با مجاز و استعاره در این است که در کنایه اراده‌ی معنی اصلی ممکن است، اما در مجاز و استعاره اراده‌ی معنی اصلی ممکن نیست. درواقع کنایه نوعی مجاز است که ایهام نیز دارد و این خصوصیت کنایه سبب می‌شود که ملموس‌تر از مجاز و استعاره باشد، چرا که معنی حقیقی آن نیز درست و پذیرفتنی است. چون در ک معنی کنایی نیاز به تأمل و تیزهوشی دارد لطفی به کلام می‌بخشد و حتا به کلام عادی رنگی از شعر و خیال انگیزی می‌دهد.

از دیدگاه دکتر کزانی «ارزش زیبا شناختی کنایه در آن است که سخن درست، با درنگ و تلاش ذهنی می‌باید، سرانجام، به معنای پوشیده و فروپیچیده در کنایه راه برد، و راز آن را بگشاید. از این روی گفته‌اند کنایه رساتر از آشکارگی در سخن است.» (کزانی، 1368: 156)

کنایه به اشکال مختلف تعریض، رمز، ایما و تلویح نیز در کلام سخنوران به کار می‌رود و بر جذابیت سخن می‌افزاید. که به طور اجمالی به هر یک از آن‌ها اشاره می‌شود.

تعریض کنایه‌ی خصوصی است که بین دو نفر رد و بدل می‌شود و معمولاً برای دیگران چندان آشکار نیست یا اساساً در نظر دیگران تعریض محسوب نمی‌شود. مثلاً: «دزد از سایه‌ی خود می‌ترسد.» کنایه از این که تو دزد هستی.

رمز آن کنایه است که وسایط اندک و مقصود اصلی پوشیده باشد. مثل: «پهن بالش» که کنایه از کودنی و بلاهت است.

تلویح به کنایه‌ای گفته می‌شود که وسایط بین لازم و ملزم بسیار باشد مانند: «کثیرالرماد».

و ایما آن کنایه‌ای است که وسایط اندک و مقصود آشکار باشد. مثل: «رخت بر بستن» و «سپر افکندن» که کنایه‌ای از «سفر کردن و رفتن» و «تسلیم شدن» است. ایما در زبان امروز هم کار برد دارد و به طور کلی رایج‌ترین نوع کنایه است. (شمیسا، ۱۳۷۴: ۹۹-۹۶)

کنایه و انواع آن

با توجه به مطالب مطرح شده می‌توان گفت که «شاہنامه از نظر تنوع حوزه‌ی تصویر، در میان دفاتر شعر فارسی، یکی از شاهکارهای خیال شاعرانه‌ی سرایندگان زبان پارسی است و صور خیال فردوسی محدود در شکل‌های رایج تصویر، که استعاره و تشبيه است، نیست.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۶: ۴۴۸) بلکه فردوسی برای بیان افکار و اندیشه‌های نیروی تخیل را به کار می‌گیرد و گونه‌های مختلف خیال در تصویرپردازی‌های او باز تابی هنرمندانه می‌یابد. و در این میان از کنایه که یکی از طبیعی‌ترین راه‌های بیان در گفتار عامه‌ی مردم و امثال و حکم رایج در زبان و قوی‌ترین راه القای معانی است بهره می‌گیرد و در آن بیش از دیگر تصاویر به کنایه می‌پردازد هر چند تصاویر خیالی دیگر نیز از نظرش دور نمی‌ماند. اینک در بازکاری گونه‌های کنایه در شاهنامه به مواردی از این کنایه‌ها اشاره می‌شود که در زندگی امروز کاربرد بسیار دارد.

آبرو یافتن: عزّت یافتن، کسب شرف کردن

برو پیش فففور چینی بگو

که نزدیک ما یافته آبرو

ابرو پُرچین داشتن (کردن): خشمگین بودن

سوی حجره‌ی خویش رفت آرزوی

زمهمان بیگانه پُرچین بُروی

از چشم خون باری دن: سخت خشمگین بودن

چو بهرام زان کاخ آمد برون

تو گفتی بپارید از چشم خون (ب 1444، ج 8)

از موبایل‌یکتر: ظریف، شکننده، حسّاس

جهان از شب تیره تاریکتر

دلی باید از موی باریکتر (ب 2894، ج 8)

یاد در دست: دست خالی

که بختش پس پشت او برنشست

ازین، تاختن یاد ماند به دست (ب 309، ج 7)

بدل شدن: بدگمان شدن

ز گفتار، بـد شـد دـل كـيقيـاد

(ب) 42، ج 8 زرنجش به دل پر نکرد ایچ پاد

بِدْ زیان : عیب گو، ناسزا گوینده

که یک حیند باشد به دی مرزیان

یکی، صدیق، دانش، بذیان (ب 3059، ج 9)

بی‌سی‌سی زدن: سخت آزردان

لہ حا، کس، گ تھ نک، کن

هزان، ب سرش، تا دلش، نشکنی، (ب، ۹، ج ۸)

هـ خاک و فتن: مدن

سیزدهم ترا حای، و رفتیم به خاک

سی سی دم دوان را به زدن باک (6، 382، ب)

به دست گرفتن: اداره کردن

یامد به تخت کیان برنشت

گرفت این جهانِ جهان را به دست (ب. ۲، ج ۹)

پشت گرم به کسی بودن: از حمایت کسی برخوردار بودن

همیشه تن و جانت پُر شرم باد

دلت شاد و پشتت به ما گرم باد (ب ۲۱۲۲، ج ۸)

تر و خشک: همه چیز، همه کس

اگر بیخ حنظل بُود ترّو خشک

نشاید که بار آورد شاخ مشک (ب ۷۵۵، ج ۸)

تندی کردن: عصبانی شدن، خشم گرفتن

ستونِ خرد، بردباری بُود

چو تندی کند تن به خواری بُود (ب ۱۷، ج ۸)

جان به سر آمدن: جان به لب آمدن، به حال مرگ افتادن

بیاید مرا از بدش جان به سر

نه تن مائد ایدر، نه بوم و نه بر (ب ۶۱۶، ج ۹)

چشم رسان بودن: نظر بد داشتن، چشم زخم زدن

هر آن کس که او راه دارد نگاه

بخسبد برین گاه ایمن ز شاه

دگر هر که یازد به چیز کسان

بُود چشم ما سوی آن کس رسان (ب ۳۷۷-۳۷۷۱، ج ۹)

چشم روشن کردن: شادمان کردن، خوشحال نمودن

به فرمان ما چشم روشن کنید

خرد را به تن بر چو جوشن کنید (ب 14، ج 7)

خاک پر سر پیختن (ریختن) : عزاداری کردن

همه خاک پر سر همی، بیختند

(ب) زمثگان همی خون دل ریختند (7، 1817)

خاک پای کسی بودن: مطیع و فرمان بردار بودن

همه سرمه سر خاک پای توایم

به دانش همه رهنمای توابیم (ب، 73)، ج (7)

خون دل: رنج و اندوه و غصه‌ی بسیار

چنان بچه‌ی شیر بودی درست

که از خون دل دایگانش بشُست (ب 2331 ج 7)

در مشت داشتن: در اختیار داشتن

چو او سی و شش پادشاه را بکشت

نگر تا چه دارد زیستی، به مشت (ب 1901، ج 7)

دست شستن: دست کشیدن و قطع امید کردن

پیدا نهادن، دار چشم و بدان، دار گوش،

که اوی است دارندهی جان و هوش

هر آن پادشاه کو جز این راه چست

ز نیکیش، پاپ دل و دست شست (ب 638-637، ج 7)

دل کسی را شکستن: او را بسیار رنجاندن، آزرده، نالمید و ناکام کردن

بے جای کسی گر تو نیکی کنی

مزن پرسش تا دلش نشکنی (ب، ۹، ج ۸)

- دریک چشم بر هم زدن: در کوتاهترین زمان، یک لحظه، یک آن
چو نامه بدین گونه باشد بدوی
- چو من دشمن و لشکری جنگ جوی
نمایم که بر هم زند نیز چشم
- نگوییم سخن پیش او جز به خشم (ب 71-72، ج 7)
دوره: آن که ظاهر و باطن او تفاوت دارد، منافق
همه مرز هیتال آهر متند
- (ب 1844، ج 8) دورویند و این مرز را دشمنند
رخت بستن: بار سفربستان و رفتن، کوچ کردن
سپارم تو را پادشاهی و تخت
- (ب 335، ج 6) چو بهتر شوی ما بیندیم رخت
روز برگشتن: بدخت و تیره روز شدن
فراوان ز ایرانیان کشته شد
- (ب 176، ج 6) جهان گیر را روز برگشته شد
زبان نگاه داشتن: خاموشی گزیدن
بدیشان چنین گفت هر کاو ز راه
- بگردد، ندارد زبان را نگاه
به خوبی مر او را به راه آورید
- (ب 3125-3126، ج 9) کزین بگزرد بند و چاه آورید
سبک سر: ابله، نادان
شکیبایی از مهر نامی ترا است
- (ب 1796، ج 7) سبک سر بُود هر که او کهتر است

سخن به روی گفتن: بی پروا و بی پرده سخن گفتن

نباید سخن هیچ گفتن به روی

چه روی آید اندر زنی چاره جوی (ب 567، ج 9)

سر افکنده: شرمسار، خجل

کسی کو جوان بود تاچے، به دست

(ب) 1713، ج 7 بَرْ قِيصر آمد سرافگنده پست

سر خاراندن: تعلل ورزیدن، بیهانه و توقف نمودن، فرصت را از دست دادن

بشد پیش خاتون، دوان، کدخدای

که دانا پزشکی نو آمد به جای

بیدو گفت شادان، زی و نوش، خور

(9) پیارش، مخار اندرپن، کار سر (ب 2547-2548 ج

شاد کامی دشمن: خواری و نگون بختی آن کس

حهه، حهه، اگر کشته گردد به نام

به از زنده، دشمن، بدو شادکام (ب 3185، ج 8)

فر و ختن حاز: مردن و خویشتن را به کشتن دادن

وگر هیچ درویش خسید به بیم

همی جان فروشی به زر و به سیم (ب 335 ج 7)

کسی دا سپر کردن: او را مانع و حائل در پرایر خطر کردن

سپر کن کیان را ہمہ پیش، یوم

جو خواهی، کہ لشکر نیا بدی به روم (ب 1739، ج 7)

گردن کشیدن: سرپیچی کردن، نافرمانی کردن

کنون خواب را پاسخ آمد پدید

ز ما بخت گرددن بخواهد کشید (ب ۳۷۱، ج ۹)

گرم و سرد از گیتی دیدن: تجربه اندوختن، محنث و راحت روزگار دیدن

اگر خود نزادی خدمند مرد

ندیدی ز گیتی چنین گرم و سرد (ب ۲۳، ج ۷)

لب گزیدن: اظهار تأسف نمودن، افسوس و ندامت بردن

از آن شاه ایران فراوان ژکید

برآشفت، وز روزبه لب گزید (ب ۱۲۴۰، ج ۷)

لب به انگشت بر زدن : سکوت احترام آمیز داشتن

به شبگیر نزدیک خاقان شدی

دولب را به انگشت خود برزدی

بر آن سان که کهتر کند آفرین

برآن نام بردار سالارچین (ب ۲۲۱۶-۲۲۱۷ ج ۹)

موشکافتن : دقّت بسیار داشتن در کارها

همی موشکافی به پیکان تیر

همی آب گردد ز داد توشیر (ب ۶۸۰، ج ۷)

یک مشت: تعداد یا مقداری اندک و بی اهمیت

که گفتید ما راز کسرا چه باک

چه ایران بِر ما چه یک مشت خاک (ب ۳۳۸، ج ۸)

علاوه بر این به نظر می‌رسد برخی از کنایاتی که در شاهنامه به کار رفته مخصوص این

اثر عظیم است که در دیگر آثار منظوم و منثور حمامی نیز می‌تواند کاربرد داشته باشد که به

مواردی چند اشاره می‌شود:

آزادگان: ایرانیان

یکی رازدارست بالوی نیز

(ب) نفوش آزادگان را به چیز (9، ج 1523)

اسپ افکن: دلاور، توانا و چیره دست

نگه کرد گازر سواری تمام

عنان پیچ و اسپ افکن و نیک نام (ب ۹۹، ج ۶)

بازار ننگ و نبرد: جهان

همان نیز پار گنہکار مرد

(ب) 4051، ج 8 نپاشی به بازارنگ و نبرد

برکشیدن کوس: رهسپار شدن

وزان جاڳه، برکشیدند کوس

(ب) 422، ج 9 زیست و نشاپور، شد تا به توں

پاشنه خیز کردن پاره: برانگیختن و برجهاندن اسب

دل روشن را تیز کرد

(ب) 1544، ج 9

جستن نالهی بوق: فرمان روایی

نحوی همی ناله‌ی بوق را

بیسند آمدت بند صندوق را (ب 1877، ج 7)

جفت بودن با دخمه‌ی تنگ: مردن، نابود شدن

چو گفتند با رستم ایرانیان

که هستی تو زیبای تخت کیان

یکی بانگ بر زد به آن کس که گفت

که با دخمه‌ی تنگ باشید جفت (ب 1621-1622، ج 8)

خامه کردن از خنجر: سریع و تند نامه نوشتن

به خاقان چینی یکی نامه کرد

تو گفتی که از خنجرش خامه کرد (ب 2397 ج 9)

دُزآگاه: دُرخیم

دگر شب، چو برزد سر از کوه ماه

به زندان، دُزآگاه کردش تباه (ب 222، ج 8)

دست کش: نجیب و اصیل

چو بهرام برخاست از خواب خوش

بشد نزد آن باره‌ی دست کش (ب 1271، ج 7)

دشت سواران نیزه گزار: سرزمین اعراب

از این پس باید یکی نامدار

زدشت سواران نیزه گزار (ب 179، ج 7)

دهقان: ایرانی

چو این داستان بشنوی یادگیر

زگفتار گوینده دهقان پیر (ب 1566، ج 8)

رمه شدن: گرد آمدن

بزرگان و اختر شناسان همه

تو گویی به هندوستان شد رمه (ب 430، ج 7)

روز ننگ و نبرد: روز جنگ، روز کوشش

به دستور گفت ای جهان دیده مرد

- | | |
|---------------|--|
| (ب) 725، ج 9 | فراز آمد آن روز ننگ و نبرد |
| | روی سندان کردن: به درشتی و سختی رفتار کردن |
| | بفرمود تا روی سندان کنند |
| (ب) 3499، ج 8 | به داننده بر کاخ زندان کنند |
| | عنان از رکیب ندیدن: به تندي اسب تاختن |
| | من اسب آن گزینم که اندر نشیب |
| (ب) 132، ج 7 | بتازم، نبینم عنان از رکیب |
| | فرو ریختن سلیح سواران: درماندن در نبرد و شکست آوردن |
| | کجا گفت کز بنده پگریختی |
| (ب) 1714، ج 9 | سلیح سواران، فرو ریختی |
| | کوس بر پیل بستن: آماده‌ی پیکار شدن |
| | همه کوس بستند بر پشت پیل |
| (ب) 1612، ج 9 | زمین شد به کردار دریای نیل |
| | گران شدن رکیب: تاختن |
| | رکیش گران شد؛ سبک شد عنان |
| (ب) 298، ج 7 | به گردن برآورد رخسان سنان |
| | گرز پرخاش دیده: گرزی که در میدان‌های جنگ به کار برده شده |
| | سپه را بیاراست و خود برنشست |
| (ب) 797، ج 8 | یکی گرز پرخاش دیده به دست |
| | مرز دهقان: ایران زمین |
| | کنون، داغ دل، نزد خاقان شویم |
| (ب) 309، ج 9 | ز تازی سوی مرز دهقان، شویم |

ننگ و نبرد: جنگ و پیکار

دگر گفت کاندر خردمند مرد

(ب) ۱۱۵۱، ج ۸ هنر چیست هنگام ننگ و نبرد

نیکی دهش: خداوند

تو ناپاکی و دشمن ایزدی

(ب) ۲۸۵، ج ۹ نبینی، زنیکی دهش، جز بدی

یادگیر: دانا و با تجربه

سکندر چو بشنید از یادگیر

(ب) ۶۸۸، ج ۷ بفرمود تا پیش او شد دیر

نتیجه:

همهی ما هنگامی که از اهمیت شاهنامه سخن به میان می‌آید، در این نظر اتفاق داریم که شاهنامه یکی از مفاخر ما و تجلی روح ملی ایران است، اما نباید تصور کرد که همهی ارزش و اهمیت شاهنامه تنها به علت موضوع آن است که حمامه‌ی ملی است؛ بلکه باید دانست که وسعت خیال فردوسی و عمق اندیشه‌های او و قدرت او در هنر شاعری، چیره دستی او در دقایق داستان سرایی، توانایی او در آفرینش معانی لطیف در زمینه‌های گوناگون از حکمت و اخلاق و تعزّل و وصف طبیعت، او را بزرگترین شاعر کرده است. علاوه بر این فردوسی در شاهنامه تصویر را وسیله‌ای قرار می‌دهد برای القای حالتها و نمایش لحظه‌ها و جوانب گوناگون طبیعت و زندگی. از این روی تنوع تصاویر شاهنامه، در صور گوناگون خیال، جلوه گر می‌شود. یکی از این صورت‌های خیال کنایه است که از دیر باز اهل ادب و منتقدان به اهمیت آن در اسلوب بیان توجه داشته‌اند و از زمینه‌های غنای زبان فارسی شکل گیری و تکثر تعبیراتی است که در معنی غیر حقیقی خود به کار می‌رود.

با این که تعداد واژه‌هایی که در زبان وجود دارد و از نظر علوم بلاغی کاربرد حقیقی دارند نسبت به اشیای دنیای خارج بسیار اندک است ولی بشر با اختراع زبان کنایی توانسته است این کمبود را جبران کند. به علت فراوان بودن کنایه در زبان و به خصوص با توجه به این که تحول جوامع در عصر ارتباطات شتاب گرفته و از آن جا که زبان آیینه ای است که صورت جوامع را نشان می‌دهد، دگرگونی در زبان هم شتاب ناک شده است و در این میان کنایاتی فراموش می‌شوند و یا کنایاتی جدید ساخته می‌شوند.

بسیاری از کنایه‌ها که در زمان قدیم استعمال داشته‌اند امروز دیگر به کار نمی‌روند و بسیاری دیگر هم از دیرباز در پهنه‌ی ادب فارسی به کار می‌رفته و امروز نیز هم چنان در زبان و ادبیات کاربرد دارند. از سوی دیگر کنایه‌های فارسی ساختار دستوری متفاوتی نیز دارند گاهی در یک واژه‌ی ساده، اسم یا صفت آشکار می‌شوند، گاهی در یک واژه‌ی مرکب و گاه نیز به شکل ترکیب‌های وصفی و اضافی ظاهر می‌شوند

با نگرش به واژگانی که کنایه را می‌سازند دریافت می‌شود که بسیاری مفاهیم کنایی با واژگانی ساخته می‌شود که نوعی رابطه بین مفهوم و واژه دارد. بعضی از کنایه‌ها نیز حوزه‌ی معنایی وسیع‌تری دارند، یعنی به بیش از یک مفهوم دلالت می‌کنند و بر اساس قرایین در جمله معنی خاص خود را دارند.

در بررسی کنایات بخش تاریخی شاهنامه حدود هزار و دویست کنایه استخراج کردہ‌ایم، البته این تعداد کنایه به غیر از کنایات تکراری و کنایاتی است که زیاد جنبه‌ی هنری نداشته‌اند، به نظر می‌رسد کاربرد کنایه در شاهنامه نسبت به دیگر صور خیال (تشییه، مجاز، استعاره) بیشتر است. بیشتر این کنایات از نوع کنایه‌ی فعلی از گونه‌ی ایما است که رایج‌ترین نوع کنایه است که در زبان امروز هم کاربرد دارد

منابع

1. انوری، حسن. (1383). فرهنگ کنایات سخن، تهران: انتشارات سخن، جلد اول.
2. ---، ---، ---، ---، ---، ---، ---، ---: -----، جلد دوم
3. برومند، پوراندخت. (1380). فرهنگ آرایه‌های ادبی(بیان) در شاهنامه، تهران: نشر دیگر.
4. بغدادی، عبدالقادر. (1382)، لغت شاهنامه، توفیق سبحانی، علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاسخر فرهنگی.
5. تبریزی، محمد بن خلف. (1362)، برهان قاطع، تعلیقات دکتر محمد معین، تهران: انتشارات امیر کبیر.
6. حمیدیان، سعید. (1384)، شاهنامه‌ی فردوسی: متن انتقادی از روی چاپ مسکو، تهران: نشره قطره، مجلد سوم(جلدهای ششم و هفتم چاپ مسکو).
7. ---، ---، ---، ---، ---، ---: -----، مجلد چهارم (جلدهای هشتم و نهم چاپ مسکو).
8. دهخدا، علی اکبر. (1337)، لغت نامه، تهران: مؤسسه‌ی لغت نامه‌ی دهخدا.
9. زرین کوب، عبدالحسین. (1372)، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب، تهران: انتشارات علمی.
10. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (1366)، صورخيال در شعر فارسي، تهران: انتشارات آگاه.
11. شمیسا، سیروس. (1374)، بیان و معانی، تهران: انتشارات امیر کبیر
12. صفا، ذبیح ا.... (1369)، حماسه سرایی در ایران، تهران: انتشارات امیر کبیر.
13. کرازی، میر جلال الدین. (1368) زیبایی شناسی سخن پارسی (بیان)، تهران: نشر مرکز.
14. -----، -----، (1384). (1384)، نامه‌ی باستان(ویرایش و گزارش شاهنامه‌ی فردوسی)، تهران: سمت، جلد ششم.
15. -----، -----، (1385). -----، -----، جلد هفتم.

16. -----، -----، -----، -----، (1386).
17. -----، -----، -----، -----، (1387).
18. معین، محمد. (1376)، فرهنگ فارسی، تهران انتشارات امیرکبیر، عجلدی.
19. همایی، جلال الدین. (1378)، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران: نشر هما.